

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

بحث در ادله عدم صحت اعمال کافر در زمان کفر بود. گفته شد محقق خویی (ره) در کتاب الصوم مطرح می‌کنند که یکی از شرایط صحت صوم، اسلام و ایمان است، اما در کتاب الحج منهاج به خاطر این‌که قاعده «الکفار مکلفون بالفروع» را انکار کردند اسمی از اسلام نمی‌آورند. ایشان در کتاب الصوم در شرح همین مطلب بیان می‌کنند که اگر گفتیم کفار مکلف به فروع نیستند، دیگر معنا ندارد که بگوییم اسلام یکی از شرایط صحت است، اما اگر گفتیم کفار مکلف به فروع هستند می‌گوییم کافر اگر یک عمل عبادی انجام داد مثل روزه یا حج، این صحیح واقع نمی‌شود.

دلیل سوم بر عدم صحت اعمال کفار: آیات

مرحوم خویی غیر از مسئله اجماع به دو طائفه از آیات قرآن استدلال فرمودند.

طائفه اول

آیاتی که دلالت بر این دارد که شرک و کفر بعد از عمل، موجب حبط اعمال است. «حبط» در لغت به معنای «هَدَرَ» است؛ یعنی کأن لم یکن. این سخن در جواب از فرمایش مرحوم محقق آملی در مصباح الهدی است. ایشان می‌فرماید: این آیات دلالت بر مدعا ندارد، مدعا این است که می‌خواهیم بگوییم اسلام شرط برای صحت عمل است و صحت عمل به معنای مسقطیة للقضاء و مسقطیة للإعادة است، اما این آیات می‌گوید آثار این اعمال از بین می‌رود، ولی دلالت ندارد بر این‌که بگوییم این عمل صحیحاً واقع نشده است.

به بیان دیگر، وقتی می‌خواهیم بگوییم کافر اگر یک عبادی را صحیحاً انجام داد، به این معناست که قیامت او را برای این عمل عقاب نمی‌کنند، اما اگر گفتیم این عملش باطل است به این معناست که «کأنه لم یقع، کأنه لم یفعل و عوقب علی ترک هذا العمل». استدلال ما این است که در این آیات لغت «حبط» به معنای «هَدَرَ» است و آیه «لأن اشرک لیحبطن عملک»^[۱]، شرط بعد از عمل را می‌گوید، به قول مرحوم خوئی اگر شرک بعد العمل موجب حبط است و شرک حین العمل به طریق اولی است. لذا اگر شرک مانع از عمل است، این مانعیت دیگر بعد و قبل ندارد.

اتفاقاً اگر کسی مسلمان بوده و مثلاً 90 سال زحمت کشیده و دقیقه آخر عمرش مشرک شد، خدا می‌فرماید برای همین یک لحظه تمامش باطل می‌شود. پس اگر این اعمال گذشته را این یک لحظه ابطال می‌کند، شرک حین العمل مقتضی برای بطلان ندارد؟! یعنی خدا قیامت به کافر می‌گوید: تو برای نمازت دنبال اثر و اجر نگرد؛ یا این‌که لغت حبط را به معنای هدر معنا می‌کند

و هدر یعنی کأن لم یکن.

در آیه‌ای دیگر خداوند می‌فرماید: «فلا نقیم لهم يوم القيامة وزناً»^[2]، عبارت «لا نقیم وزناً» یعنی سر سوزنی اثر ندارد. آیا این یعنی صحیح است و اثر ندارد؟! اگر صحیح باشد که مانع از نار می‌شود؛ یعنی مانع می‌شود از این‌که نسبت به این عمل استحقاق عقوبت داشته باشد. اگر بگوییم عمل صحیح است یعنی به این اندازه استحقاق عقوبت ندارد. صحت یعنی مأمور به را انجام داده، صحت یعنی آن فعلی که انجام داده مطابق آن امری است که بوده، اگر ما بگوئیم این فعل مطابق امر است این «لانقیم لهم يوم القيامة» وزنا یعنی چه؟!

از جمله آیات عبارت است از: «و قدمنا إلى ما عملوا من عمل فجعلناه هباءً منثوراً»^[13]؛ یعنی می‌رویم سراغ هر آنچه اینها انجام دادند و روز قیامت همه را بررسی می‌کنیم، «ما عملوا» یعنی هر کاری که کردند «من عبادة أو عمل خير في الدنيا»، نیکی، احسان و خوبی کرده، دست فقیر را کرده، برق درست کرده، «فجعلناه هباءً منثوراً»؛ «هباء» آن ذرات ریز خاک را می‌گویند که چشم معمولی هم نمی‌تواند آن را ببیند! باید یک نوری بیفتد تا آن را ببیند (گاهی نور آفتاب از پنجره که می‌افتد انسان یک ذراتی را می‌بیند آن را می‌گویند «هباء»); یعنی اینقدر این عمل پوچ است که مثل هباء منثوراً می‌شود، یعنی اصلاً نیست کأن لم یکن له است.

این تعبیر را کنار هم بگذاریم به خوبی از آن بطلان به دست می‌آید و حق با مرحوم خوئی است، البته ایشان به این شواهدی که عرض می‌کنم اشاره نفرمودند و استدلال را واضح گرفته و رد شدند. حق با ایشان است و جای بحث ندارد. حبط به معنای هدر است لغۀ، آیات قرآن هم می‌گویند مشرک و کافر «لا نقيما لهم يوم القيامة وزناً»^[4].

دیدگاه مرحوم آملی

مرحوم آملی در مصباح الهدی یک روایتی را از کافی نقل کرده و می‌خواهد بگوید بر اساس این روایت این آیه «و قدمنا إلى ما عملوا من عمل فجعلناه هباءً منثوراً» دلالتش بر صحت، شبهه است. روایت صحیحیه است از امام صادق (ع) «سئل عن هذه الآية و قدمنا إلى ما عملوا»؛ از حضرت می‌پرسند معنای این آیه چیست؟ حضرت فرمود: «إن كانت لأشدّ بياضاً من القباطي»؛ قباطی همان لباس‌های کتانی است که اهل مصر درست می‌کنند (قبطیون درست می‌کنند)، اگر اشدّ بياضاً از قباطی باشد، «فيقول الله عزوجل كوني هباءً منثوراً»؛ آن را هم هبای منثور قرار می‌دهد، «كانوا اذا عرض لهم الحرام لم يدعوه»^[5]، یک تعبیر دیگر این است که «اذا شرع لهم الحرام اخذوه»^[6]، مرحوم حاج شیخ محمد تقی می‌فرماید: این روایت وقتی می‌گوید: «لأشدّ بياضاً»؛ یعنی از همه جهات این عمل درست است و هیچ نقطه اشکالی ندارد. پس این دلالت بر صحت عمل دارد.

کنایه از این‌که اگر عملش خیلی تمیز باشد، فرض کنید به فقری کمک کرده و نه منتی گذاشته و خیلی هم احترام کرده و دست و پایش را بوسیده، این می‌شود «ا شد بياضاً من القباطي»، می‌فرماید باز هم هباء منثوراً می‌شود و کافر «لن يدخل الجنة»؛ زیرا جنت فقط برای مؤمن است، «آمنوا و عملوا الصالحات»، اما اگر یک کسی به حسب ظاهر یک عمل خوبی دارد ولی ایمان به خدا ندارد، تمام عمرش هم عمل خوب کرده باشد این اصلاً عمر خودش را هدر داده است. مرحوم آملی در مصباح الهدی می‌فرماید: «إن الامام (ع) قد وصف أعمالهم بأنها كانت تامة الاجزاء و الشرايط»، این اعمالشان تام الاجزاء است.^[7]

ارزیابی دیدگاه مرحوم آملی

به نظر ما از خود روایت استفاده می‌شود که معمولاً کدام کافری در عمرش یک بار نماز خوانده؟! همین اعمال متعارف خیراتی است که کفار انجام می‌دادند، آن را می‌شود تشبیه کنند به اشدّ بياضاً و الا بگوئیم کافری حج انجام داده، دقیق میقات رفته،

محرم شده، قصد قربت هم ممکن است تمشی پیدا می‌کند، اینجا اصلاً نمی‌آیند تشبیه کنند که این اشدّ بیاضاً است اما در اعمال دیگر می‌توان تشبیه کرد.

نکته دیگر آن‌که اصل وجوب حج امضائی است نه احکامش. احکام حج 90 درصدش از زمان پیامبر اکرم(ص) تا زمان امام باقر(علیه‌السلام) بیان نشده بود، حج می‌رفتند اما این اعمال و جزئیات و خصوصیات اصلاً مورد توجهشان نبود. به هر حال این روایت هیچ ارتباطی به ما نحن فیه ندارد. ما از این آیات به خوبی استفاده کردیم و این آیات از محکّمات است «لئن اشرکت» کسی با یک عملی خدا را عبادت کرده، این تناسب حکم و موضوع هم دارد، تا کسی مشرک در عبادت شد یعنی دیگری را عبادت می‌کند، تا دیگری را عبادت کرد ملازمه عقلیه دارد که عبادتش در آن طرف خراب بوده است.

بنابراین ما می‌گوئیم ادله قضا شاملش نمی‌شود، به حسب القاعده وقتی که بعداً انکشف که قصد قربت خراب بود، باید قضا کند، ولی می‌گوئیم چون خود قضا را هم خلاف قاعده می‌دانیم و در هر موردی نیاز به دلیل داریم می‌گوئیم ادله اینجا را نمی‌گیرد و از این مورد انصراف دارد، انصراف به این معنا نیست که حکم صحت کنیم و بگوئیم اعمالشان صحیح است! خیر اعمالشان صحیح نیست.

جمع‌بندی و دیدگاه برگزیده

ما باشیم و این آیات شرک، تمام قصد قربت‌های در عبادات دارای شرط متأخر می‌شود، الآن امتثال امر می‌کند قرینه الی الله است، ولی تمامش مشروط به شرط متأخر است که بعداً شرک نداشته باشد، اگر بعد شرک ورزید امتثال امر نکرده است. منتهی امتثال امر نشده، الآن شبهه شما این است که فرض کنید یک مسلمانی مشرک شد و بعد از مشرک شدن دوباره مسلمان شد، بگوئیم باید تمام موارد را قضا کند؟ نه، ادله قضا اینجا را نمی‌گیرد؛ زیرا موضوع ادله قضا فوت است و اینجا صدق فوتی که موضوع برای ادله قضا است نمی‌کند ولی امتثال امر هم نشده، این عمل روز قیامت در نامه اعمال او نیست و تمام می‌شود.

طائفه دوم آیات

محقق خویی (ره) به طایفه دیگری از آیات تمسک کردند مانند آیه «ان الذین کفروا و ماتوا و هم کفار فلن یقبل من احدهم ملء الارض ذهباً و لو افتدی به»^[18]. عبارت «لو افتدی به» خیلی بحث دارد. هم تفاسیر را مراجعه کنید که این «لو افتدی به» به چه معناست، مخصوصاً آلوسی در روح المعانی مفصل بحث کرده، مجمع البیان هم احتمالاتی داده است.

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1]. سوره زمر، آیه 65.

[2]. سوره کهف، آیه 105.

[3]. سوره فرقان، آیه 23.

[4]. «فلا یصحّ الصوم کغیره من العبادات من الکافر و إن کان مستجعماً لسائر الشرائط، كما لا یصحّ ممن لا یعترف بالولاية من غیر خلاف. أمّا الأوّل: فالأمر فیه واضح، بناءً علی ما هو الصحیح من أنّ الکفار غیر مکلفین بالفروع، و إنّما هم مکلفون بالإسلام، و بعده یكلفون بسائر الأحکام كما دلّت علیہ النصوص الصحیحة علی ما مرّ التعرّض له فی مطاوی بعض الأبحاث السابقة، إذ بناءً علی هذا المبنى یختصّ الخطاب بالصیام بالمسلمین، فلم یتوجّه تکلیفٌ بالنسبة إلی الکافر لیصحّ العمل منه، فإنّه خارج عن الموضوع. و أمّا بناءً علی أنّهم مکلفون بالفروع کتکلیفهم بالأصول فلا شکّ فی عدم الصحّة من المشرکین، ضرورة أنّ

الشرك يوجب حبط الأعمال السابقة على الشرك بمقتضى قوله تعالى لئن أشركت ليحبطن عملك فضلاً عن الصادرة حال الشرك. وأما غير المشركين من سائر فرق الكفار فيدلّ على عدم الصحة منهم الإجماع المحقق، بل الضرورة، بل قد يستفاد ذلك من بعض الآيات، قال تعالى إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَآمَنُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا إلخ، فيظهر منها أَنَّ الكفر مانع عن قبول النفقة كما صرح بذلك في آية أخرى، قال تعالى وَ مَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ إلخ فإذا كان الكفر مانعاً عن قبول النفقة فهو مانع عن الصوم وغيره من سائر العبادات بطريق أولى كما لا يخفى.» موسوعة الإمام الخوئي؛ ج21، ص: 452-453.

[5]. «وَالْإِسْنَادُ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قَدِمْنَا - إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا قَالَ أَمَّا وَ اللَّهِ إِنْ كَانَتْ أَعْمَالُهُمْ أَشَدَّ بَيَاضاً مِنَ الْقَبَاطِيِّ وَ لَكِنْ كَانُوا إِذَا عَرَضَ لَهُمُ الْحَرَامُ لَمْ يَدْعُوهُ.» الكافي 2-81-5؛ وسائل الشيعة؛ ج15، ص: 252-253، ح 20429-3.

[6]. «وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَّادٍ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ - فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا قَالَ: إِنْ كَانَتْ أَعْمَالُهُمْ لِأَشَدَّ بَيَاضاً مِنَ الْقَبَاطِيِّ فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهَا كُونِي هَبَاءً وَ ذَلِكَ أَنَّهُمْ كَانُوا إِذَا شَرَعَ لَهُمُ الْحَرَامُ أَخَذُوهُ.» الكافي 5-126-10؛ وسائل الشيعة؛ ج17، ص: 82، ح 22046-6.

[7]. مصباح الهدى في شرح العروة الوثقى، ج8، ص: 285.

[8]. سورة آل عمران، آية 91.